

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فصلان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام میهن جزنی

پرسش‌ها

۱- با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم های بین المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

۲- در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور امریکا ادامه داشته باشد؟

۳- آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواه شد؟

۴- با توجه به قدرت و امکانات گسترده امریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج امریکا از برجام چه پیامدهای برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی خواهد داشت؟

۵- اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

پاسخ جمعی

دوستان عزیز با سلام

در برابر سوالاتی که در مورد برجام طرح کرده و از من خواسته اید که به آنها جواب بدهم، در وحله ی اول باید بگویم که جمهوری اسلامی از طرح چنین سوالاتی از سوی بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور بسیار خرسند خواهد بود. زیرا بحث های اینگونه اپوزیسیون را شریک بازیهای رژیم میگرداند. معذالک خود را موظف به دادن پاسخ می یابم.

دوستان حکومت اسلامی ایران یک غده ی بزرگ سرطانی ست که هم کشور ما را آلوده کرده و هم منطقه را و هم صلح جهانی را تهدید می کند.

بنابراین هرگونه مذاکره یا رسیدن به هر نوع توافقی ولو محکم‌ترین و دقیق‌ترین قرار داد یا قرار دادها برای مهار این حکومت سرکش و مافیائی نتیجه ای جز کمک به تداوم آن ندارد. برای نمونه دولت اوباما به مدت نزدیک به هشت سال بازیچه ی شرارت‌های حکومت ملایان ایران شد که نتیجه آن قرارداد برجامی بود که نهایتاً با همه‌ی محدودیت‌های اتمی آن، منافع دراز مدت این حکومت کانگستری را تضمین کرد. و یا دولت اوباما با در اختیار گذاشتن ارقامی نزدیک به 200میلیارد دلار از دارائی‌های ملت ایران در دست‌ان باند‌های جنایتکار رژیم، هم به منافع مردم ایران و هم به صلح منطقه آسیب رساند.

از اینرو مذاکره یا گفتگو برای عادی سازی روابط سیاسی دولت یا دولت‌های بیگانه با حکومت ایران ولو بهترین امتیازات به ایران داده شود دقیقاً بازمانده‌ی امکانات مادی و غیر مادی کشور ما را به نابودی خواهد کشاند. زیرا پدیده ای که جمهوری اسلامی ایران نامیده می شود، سازمانی سیاسی یا حکومتی یا رژیمی سیاسی نیست بلکه آن مجمعی از باندهای مافیائی و غارتگری ست که سرزمین کنهسال ما را در اشغال دارند و صاحبان واقعی این سرزمین یعنی ملت ایران را در گرو خود گرفته و حقوق طبیعی مادی و معنوی آنان را به تصرف خود در آورده اند. تا آنجا که مردم ایران در طول چهار دهه ی گذشته به بردگان بی اختیار این گانگسترها و بیگانگان غارتگر مبدل گشته اند.

و اما در جواب آخرین سوال شما که اپوزیسیون خارج از کشور چه وظایفی در این شرایط بر عهده دارد، باید بگوییم نه مذاکره و نه گفتگو و نه عقد قرار داد با یک یا چند قدرت خارجی راه حل مشکل ایران با این غارتگران نیست. بلکه به نظر من تنها راه حل مبارزه ی یکپارچه و متحد مردم ایران در داخل و خارج از کشور برای رهائی و باز پس گرفتن سرزمین‌مان ایران از دست این اشغالگران است.

به امید آنروز

میهن جزنی

رفراندُم اقلیم کردستان عراق در تضاد با حقوق سیاسی است!

فرهنگ قاسمی

رفراندُم اقلیم کردستان عراق در تضاد با حقوق سیاسی است!

روز دوشنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ اقلیم کردستان عراق مبادرت به يك همه پرسى برای استقلال میکند. با اینکه تعداد مخالفان این اقدام بي سابقه است اما مقامات اقلیم کردستان عراق به رهبری بارزانی شمشیر را علیه افکار عمومی جهان از رو بسته اند و با اینکار خود را در دام مهلکی می اندازند. در این نوشته از دیدگاه قوانین بین المللی و با توجه به حقوق سیاسی دولت ها ثابت میکنم که این همه پرسى در تضاد با حقوق قومی و ملی و بین المللی بوده، باطل است، کمکی به وضعیت منطقه نمیکند و بانیان آن دردست امپریالیسم جهانی بازی میکنند.

مقدمه

از نظر من حق ثابت و قوانین متغیرند. بخشی از اهل دیوانسالاران سازمان ملل و طرفداران بیقید و شرط قدرتهای حکومتگر، بر این عقیده پافشاری میکنند که هرگونه کوشش در تغییر قوانین بینالمللی میتواند موجب بی قاعدگی و بیقانونی در نظم جهان گردد و منافع کشورها را به مخاطره اندازد. این طرز تفکر و چنین رفتار و منشی یک پرسش اساسی را مطرح میکند: آیا حقوق اساسی انسان مهمتر است یا تمامیت ارضی یک کشور؟ از یک سو، قوانین بینالملل تمامیت ارضی یک سرزمین را پر اهمیت می‌شمارند و حتی دیوان بینالمللی لاهه بر اصل تمامیت ارضی تأکید میکند؛ ازسوی دیگر از آنجا که قوانین توسط

انسان‌ها و برای اداره بهتر اجتماعات انسانی بنا نهاده شده اند. نیاستی غیرمتغیر باشند، و بایستی توانست آنان را با شرایط تازه جهان تطبیق داد. پرسش دیگر این است که آیا حقوق انسان‌ها ثابت و غیرقابل تغییر هستند؟ پاسخ شاید این باشد که "تنها ذات تغییرناپذیر است که قابل تغییر نیست". حق انسان‌ها برای رسیدن به عدالت و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت خود نیز بطور ذاتی مشمول این تعریف می‌شود. جامعه ملل باید به درجه ای از بلوغ و تعادل برسد که بتواند طوری عمل کند که نه به نظم جامعه جهانی لطمه وارد شود و نه تحت عنوان حفظ صلح جهانی، حقوق انسانی پایمال گردد. متأسفانه اینطور نیست. طبق منشور جهانی حقوق بشر هر حکومت ملی (دولت - ملت) بر اساس اصول و قوانین بین‌المللی متعهد است تمامی حقوق شهروندان خود را بدون هیچ گونه تبعیض و به طور برابر رعایت کند. طبق مصوبه 1992 سازمان ملل، هر کشور موظف است حقوق اقلیت‌های ملی و قومی را در چارچوب تمامیت ارضی خود رعایت کند و بین آحاد ملت خود تبعیض و تفاوت قائل نشود. اگر حاکمیتی به این حقوق پایبند نباشد و حقوق بخشی از مردم خود را زیر پا بگذارد و مقامات بین‌المللی نسبت به این بی‌عدالتی بی‌توجهی نشان دهند، طبیعی است که مردمی که نسبت به آنان بی‌عدالتی می‌شود، مشروعیت سازمان ملل را زیر پرسش ببرند.

برخلاف آنچه که تصور می‌شود جدا شدن از سرزمین بزرگ مادری کیمیای سعادت نیست، و به هیچ وجه رشد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را تضمین نمی‌کند. مخالفت با جدا شدن شرائطی را طلب می‌کند که باید از نظر حقوقی عادلانه باشد و دفاع از تمامیت ارضی توسط دولت مادر، صرفاً به مفهوم ناسیونالیسم و شوونیسم تلقی نمی‌شود، وگرنه به قولی متعادل و معقول، "همین صفات را می‌توان به راحتی به جدایی طلبی‌ها که در سر سودای سرزمینی تازه را دارند منسوب کرد".

حقوق انسان برترین است

بدین جهت گفتمان حقوقی بایستی با جهان بینی مدرن و بر مبنای حق تعیین سرنوشت مردم باشد که با جدائی سرزمینی متفاوت است. باید بروشنی میان "حق" تعیین سرنوشت مردم و "جدایی طلبی" از سرزمینی تمایز قائل شد. در غالب موارد حق تعیین سرنوشت را می‌توان بدون جدایی طلبی محقق ساخت. به بیان دیگر، حق تعیین سرنوشت لزوماً به معنای حق حاکمیت سیاسی تمام عیار و تأسیس یک حوزه اقتدار سیاسی و قضایی مستقل نیست. برای مثال، ممکن است که قانون اساسی یا دولت مرکزی این حق را برای مردمان تحت حاکمیت خود به رسمیت

بشناسد که آن مردمان در قلمرو خاص خود زبان محلی^۳ شان را به عنوان زبان رسمی به کار ببرند، یا سرزمین شان به عنوان استان یا ایالتی در یک فدراسیون به رسمیت شناخته بشود و نمایندگانشان نسبت به تغییر قانون اساسی یا وضع و تغییر پاره ای قوانین فدرال حق^۴ و تو داشته باشند." هر کدام از این امکانات بر اساس رشد دموکراسی و مشارکت مردم در امور و شئون زندگانی شهروندی و انسانی و در شرایط حاکمیت ملت امکان پذیر است و نه در شرائط استثنائی مانند شرائط استبدادی و جنگ و هرج و مرج و با استفاده از استیصال و فقر مردم و با استغاده از روشهای فتودالی در رادی دموکراسی. دقیقا کاری که بارزانی و اقلیم کردستان عراق میکند.

علیرغم خواست بازیگران قدرت سیاسی، در فرهنگ ملی مردمان خاورمیانه، تمایل جدایی طلب وجود نداشته و در تاریخ میهن این سرزمین ها شورشهای قومی و محلی جنبه ملی داشته اند. بدین معنی که غالبا تغییر حاکمیت ها بدین سبب انجام می پذیرفته که یکی از حاکمان جهت به دست گرفتن قدرت فاسد، در برابر حاکمیت مرکزی نالایق، قد راست می کرده است. به جرأت می توان گفت تمامی آن شورش ها هرگز در اندیشه جداسازی نبوده اند، بلکه همواره هدف پیروزی بر قدرت مرکزی و رسیدن به قدرت را در تمامی سرزمین دنبال می کرده اند. این جدائی طلبی ها دست پخت استعمار قدیم و جدید بوده است. در تاریخ جهان بریتانیای کبیر معمار جدائی ملت ها و سرزمین ها شناخته شده است. خوبست یاد آورشد که در ایران نخستین بار اتحاد جماهیر شوروی، پس از دومین کنگره حزب کمونیست ایران، کوشید تا از اقوام به مثابه ابزاری برای دخالت در امور داخلی کشور استفاده کند. متأسفانه امروز همان سیاست را قدرتهای امپریالیستی غرب و وابستگانشان مانند اسرائیل و عربستان با استفاده از شرایط استبدادی حاکم بر سرزمین ها، توسط دست نشاندگان بومی خود که در عمل هیچ اعتقادی به دموکراسی و به رعایت حقوق بشر ندارند و در رفتار و کردار روزمره شان این حقوق را به طور آشکار زیر پا می گذارند، اعمال می کنند. کسانی که در این دام می افتند و از آن حمایت میکنند اگر منافع مادی نداشته باشند ضعف معرفتی دارند.

اما از سوی دیگر واز دیدگاه تحولات جهانی و حقوق ملی نمی توان قبول کرد که علیرغم نزدیکی های زبانی قومی، فرهنگی، اجتماعی و سبک های زندگی مشابه، سرزمین ها و باشندگانش همواره دارای یک وحدت ابدی و ازلی هستند و متضمن خطر جدا شدن نمی باشند. برای همین جدایی طلبی یکی از مباحث بسیار حساس در حوزه علوم سیاسی و حقوق بین المللی به

شمار می‌رود که در درازای تاریخ باعث جنگ‌ها و خونریزی‌های فراوان بین ملت‌ها شده است. همین‌طور باید در نظر داشت، برخلاف آنچه که غالباً گفته می‌شود، کوشش در جدا شدن‌ها تنها به دلیل عدم رعایت حقوق فرهنگی و سیاسی نیست، بلکه در تاریخ نیم قرن اخیر مشاهده می‌گردد که اهداف سوداگران بومی و قدرت‌های هژمونی طلب جهانی برای دخالت در حاکمیت‌ها و به منظور تضعیف آنان از یک سو، تقویت استراتژی ایجاد مناطق و کشورهای پاره پاره تحت سلطه و وابسته به قدرت‌های بزرگ از سوی دیگر، یکی از دلایل عمده دامن زدن به خواست جدایی طلبی بشمار می‌آید.

اما مهم این است که هر گونه کوشش در جهت خواست جدایی طلبی از یک سرزمین بر اساس معیارهای مشارکت انسان‌ها و منش دمکراتیک مردمان متکی باشد و مردمان آن سرزمین در روند این گونه تغییرات از دخالت قدرت خارجی بر حذر بمانند و آلت دست آنان واقع نشوند.

صلح و آزادی در برابر جنگ و استبداد

بنابراین درهر جدا شدن، باید حقوق تمامی مردمان ذینفع و قوانین بین‌المللی را رعایت کرد که نیازمند یک برنامه ریزی دقیق، شفاف، مشورت شده و مذاکره شده است. در همه پرسی اقلیم کردستان عراق اینطور نبوده است زیرا اگر اینطور می بود این همه مخالف نمیداشت.

زیان استبداد همه گیر است. مردمان کرد معتقدند مورد ظلم مضاعف قرار دارند در این حقیقت شك نتوان کرد. اما ابتدا باید این استبداد را رفع و دموکراسی را جایگزین کرد. اقلیم کردستان عراق در شرایط وابستگی و نا آرامی و جنگ خانمانسوز در منطقه دست به فراندی آماده نشده میزند در صورتیکه درست تر این بود که قبل از هر چیز، به همراه دیگر نیروهای دموکرات برای از بین بردن استبداد و وابستگی و ایجاد صلح تلاش کند تا حکومت‌های ملی و آزادیخواه و غیر وابسته بر سر کار آیند.

بنابراین، اولاً جدا شدن در شرایط استبداد نه تنها با معیارهای انسانی مطابقت ندارد، بلکه از نظر حقوقی نیز بی‌اعتبار است. زیرا وقتی ملکی مشاع، بر اثر زور و استبداد تسخیر شده است؛ از نظر حقوقی و بر اساس مبانی همبستگی ملی، خلاف است که یکی از صاحبان این ملک مشاع فقط سهم خود را طلب کند و دیگر مردمان آن سرزمین را به حال خود بگذارد. ثانیاً چنین روشی غیر دموکراتیک و ناعادلانه، برای آن قوم یا ملت، روندی دموکراتیک را ترسیم نخواهد کرد. امکان

زیادی وجود دارد که این همه پرسى برای استقلال با بی نظمی و جنگ و خونریزی و تشنج و زیر پا گذاردن حقوق بشر در منطقه همراه شود.

به عنوان مدافع حقوق انسانی باید گفت که این عقیده به دور از منطق است که گفته شود برای نگهداری صلح باید از حقوق انسانی گذار کرد و مراقب بود تا نظم سازمان ملل متحد مغشوش نگردد. بلکه برای حقوق انسانی باید مقاومت، مبارزه و حتی جنگید. حق انسان و فرهنگ و سرزمینش در هم تنیده است. زیرا بر اساس یک اصل کلی و کاملاً طبیعی در کره خاکی اگر انسانی نباشد سرزمینی هم نیست و هرگاه سرزمینی نباشد انسانی نیز فرهنگی وجود ندارد. حقوق انسان و تمامیت ارضی میهنش لازم و ملزوم یکدیگرند زیرا پاره ای از فرهنگ او را رقم میزنند.

از رویکرد حقوق سیاسی اگر حاکمیتی قادر نباشد برابری حقوق افراد و تمامیت ارضی را به موازات یکدیگر تأمین کند، آن حاکمیت مشروعیت خود را بعنوان یک دولت - ملت، در برابر مردم خود و جامعه ملل زیر پرسش برده است. در دولت - ملت اگر نسبت به قوم یا ملتی تبعیض انجام گردد حقوق سیاسی او پایمال شده است. پس منطق حکم میکند که آن قوم و ملت حق داشته باشد به دلیل ناحقی و بی عدالتی ای که بر او وارد میشود و با رعایت حقوق تمامی مردمان و عوامل ذینفع و قوانین بین‌المللی خواست جدا شدن خود را طلب کند.

شرائط جدا شدن

از نگاه من جدا شدن از یک دولت - ملت نباید "تابو" باشد. هر جدایی عمدتاً به دو شکل می تواند حادث گردد و دارای مراحل است که که در زیر بدان می پردازیم :

یکی می‌تواند در اثر مخاصمه و خشونت و زور و سرانجام با جنگ و خونریزی تحقق پیدا کند. این روش حاصل توسعه نیافتگی و حاکم بودن روابط قبیله ای و تعصبات مرامی و مذهبی و شاید تحریکات خارجی باشد. معمولاً این روش نه تنها راه حل مناسبی نیست و به راحتی قابل دستیابی نمی‌باشد، بلکه اثرات نامطلوب آن مدتها می‌تواند برای طرفین مخاصمه مشکلات و مصائب غیرقابل جبرانی را بوجود آورد. این شیوه ای است که معمولاً مورد علاقه قدرت‌های جنگ افروز بزرگ می‌باشد، برای همین معمولاً قدرت‌های استثمارگر با توسل به شیوه های گوناگون زمینه‌های دستیابی به آن را فراهم می‌کنند. در تاریخ توسل به جنگ و زور برای جدایی طلبی هرگز موفقیت‌آمیز نبوده است و منجر به

کشتارهای دسته‌جمعی بین طرفین مخاصمه و "ژنوسید" قومی و ملی گردیده است. مثال‌های زیادی را در این زمینه می‌توان یافت. از آن جمله یوگسلاوی سابق را می‌توان نام برد که تجزیه آن به صربستان و مونته نگرو، کرواسی و بوسنی هرزیگوین جنگ‌های خونباری را به دنبال آورد. مثال زنده دیگر کشور نیجریه است که تنها در چند دهه از یک کشور با سه ایالت به کشوری با سی و شش ایالت تبدیل شد و کشمکش‌ها و جنگ‌های محلی در آن کماکان ادامه دارد و هر گروه برای دستیابی به قدرت و حاکمیت بر ایالت‌های دیگر از هیچ گونه خونریزی ابا نمی‌کند و در حقیقت این کشور به یک صحنه جنگ و منازعه دائمی بدل شده است. این روش باعث جنگ، دخالت خارجی و عدم رشد دموکراسی می‌گردد.

شکل دوم، یک برنامه ریزی مسالمت‌آمیز مبتنی بر توافق و تفاهم بین یک دولت - ملت و بخش جدایی طلب آن است. با بکارگیری این روش، برنامه جدا شدن، براساس رعایت دموکراسی و احترام متقابل به حقوق تمامی عوامل ذینفع و طبق معاهدات و قوانین بین‌الملل و نه در اثر اعمال قدرت گروه‌ها و طبقات قدرت طلب و ستیزه‌جو انجام می‌شود. این واقعیت را حتما باید پذیرفت که در دنیای امروز، تصمیمات جدا شدن از یک سرزمین بایستی مبتنی به رعایت حقوق حقه مردم خود، متناسب با تمایل کشور مادر، بر اساس ملاحظات منطقه‌ای و با در نظر گرفتن قوانین بین‌المللی برنامه ریزی شود. مبادرت به شیوه‌ای متعادل و متناسب و متمدن، می‌تواند به خواست جدا شدن مشروعیت بخشیده و افکار عمومی را با خود همراه کند. چیزی که در مورد اقلیم کردستان عراق اصلا واقعیت پیدا نمی‌کند. در بکارگیری این روش باید سه شرط با رعایت ترتیب به اجرا گذارده شود.

اول اخذ مشروعیت از مردم خود است؛ بطوری که مردم آن قوم یا ملت در شرایطی دموکراتیک و با نظارت مقامات ملی و بین‌المللی چنین خواستی را به رأی عمومی مردم منطقه خود بگذارند و تصویب و تأیید مردم خود را بدست آورند. در عین حال سرزمین و مردم جدایی طلب باید قادر باشند یک قانون اساسی ملی و مترقی بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و رعایت حقوق و اصول بین‌المللی ارائه دهند و خود را موظف به اجرای آن نمایند.

دوم اخذ مشروعیت ملی می‌باشد؛ از آنجا که این قوم یا ملت مجزا و مجرد از یک سرزمین بزرگتر نیست، سرزمینی که مردمان آن طی قرن‌ها همزیستی و مشارکت داشته‌اند و از میراث فرهنگی و تاریخ مشترک برخوردار بوده‌اند، پس هرگونه جدا شدن باید با تفاهم و توافق

کشورمادر انجام پذیرد. در واقع این نیز حق تمامی مردمان آن سرزمین است که در مورد این خواست جدایی خواهی اظهارنظر کنند و آن را به فراندوم بگذارند. چیزی که در عراق کنونی امکان پذیر نیست.

سوم تائید و به رسمیت شناختن این کشور تازه توسط جامعه بین‌الملل است؛ این امر از دو نظر مورد اهمیت می‌باشد. اول اینکه سرزمین جدا شده از حقوق و مسئولیت‌های برابر، طبق قوانین و اصول و پیمان‌های بین‌المللی، برخوردار خواهد شد، دوم این که می‌تواند از زمینه‌های موجود برای جنگ افروزی بین مردمانی که در چارچوب کشورهای دیگر منطقه قرار دارند جلوگیری به عمل آورد. شورای امنیت سازمان ملل این اقدام را در مورد اقلیم کردستان عراق مردود کرده است.

رعایت شفاف، دقیق و برنامه ریزی شده این اصول می‌تواند یک جدایی، را با روند دموکراتیک، در شرایطی سالم، صلح آمیز، آگاهانه و مشروع همراهی کند و احیاناً امکانات راه بازگشت به مجموعه قبلی، در شرایط عدم موفقیت در دوران بعد از جدایی را برای سرزمین و مردم جدا شده بازنگهدارد.

در خاتمه سوال می‌کنم که آیا در دنیایی که قدرت‌های بزرگ خود را در چارچوب‌های بزرگتری مانند اتحادیه اروپا، فدراسیون روسیه، ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اعراب متحد می‌کنند تا قدر قدرتی خود را حفظ و گسترش دهند، شقه شقه کردن سرزمین‌ها و نابودی هویت فرهنگی و تاریخی و همبستگی ملی و در نتیجه کوچکتر شدن آن اقدامی عقلایی به نظر می‌رسد؟ از نظر من پاسخ منفی است.

شهریور 1396

پیامدهای مرگ رفسنجانی در چشم انداز سیاسی ایران

گفتگو رادیو عصر جدید با مهرداد درویش پور

مرگ رفسنجانی شروع یک واقعه در ایران است

امین بیات

هاشمی وشرکاء از نخستین روزکسب قدرت سیاسی بعدازانقلاب مردمی در ایران علیه حکومت و دارودسته وابسته محمد ضا شاه درکنارخمینی و با یاری و حمایت سائیرآدم کشان وهمدستان خود نقشه حذف فیزیکی مخالفین خودراچه مذهبی و چه غیر مذهبی درچارچوب نظام زور و چماق سرمایه داری عقب گرا با دسیسه وتوطئه و ترورو چپاول ثروت جامعه دردستورکاردولت تازه بدوران رسیده مذهبی قرار دادند.

هاشمی ویارانش آنچنان بامردم ونیروهای جوان ومدرن سر ستیز داشتند که وقتی دیدند دانشگاه تبدیل به سنگرادامه انقلاب شده با ترفندهای عوامفربانه خمینی و یارانش ،از جمله رفسنجانی تمام قد وبا سبعت هر چه اسلامی تر دربرابر دانشگاهیان ایستادند واقدام به طرح "انقلاب فرهنگی اسلامی"و بستن دانشگاههاو دستگیری و سرکوب نیروها نمودند.

هاشمی در ادامه پیاده کردن اهداف شوم خمینی آهسته و آرام حساب شده یکی پس از دیگری توسط نیروهای فاشیستی داعشی مذهبی حزب الهی که تحت نام سپاه پاسداران" انقلاب اسلامی"و بسیج مسلح اقدام به سرکوب نیروهای دمکرات، ملی، آزادخواه، چپ و مستقل نمودندو با ازمیدان بدر بردن این نیروها و ایجاد فضای ترس و وحشت، اختناق در جامعه ازهیچ جنایتی کوتاهی نکردند.

هاشمی این جرثومه فساد جمهوری اسلامی ایران را به اخوان المسلمین وصل کرد، ایران رابه سیستم مالی جهانی باغرب (مک فالن)، و امپراطوری اقتصادی را به کنترل خود در آورد، مس سرچشمه یک نمونه از آنست که میلیارها در آمد آن را در خارج ازکشور سرمایه گذاری کرده اند.

هاشمی از مسئولین درجه اول کشتار انقلابیون چپ، نیروهای ترقیخواه بود، یکی از نقشه کشان اصلی کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی بود، او همواره برای اینکه از شر مخالفین زنده رهائی یابد اقدام به ادامه جنگ با عراق کرد و موجب وارد شدن خسارتهای زیاد مالی و انسانی شد.

هاشمی در دوران ریاست جمهوری خود در واقع طراح اصلی و رهبری کننده قتل های زنجیره ای و کشتار و ترور نویسندگان و آزادیخواهان بود، او تحت تعقیب پلیس بین المللی در رابطه با کشتار میکونوس بود، او نقش تعیین کننده در بقدرت رساندن خامنه ای بقدرت داشت و او را جانشین خمینی کرد و در ارتباط با هژمونی سپاه در اقتصاد و قدرت سیاسی رل مهمی بازی کرد.

هاشمی درهموار کردن سیاست نئولیبرالی در اقتصاد ایران از جانب سرمایه داری جهانی براستی فرزند خلف شیطان بود. اوضاع و احوال اقتصادی و معیشتی مردم بطور عام و کارگران بطور خاص و تهیدستان و معلمان و... کارتن خوابان و... نتیجه سیاست مخرب و خانمانسوز نئولیبرالی او بود که باعث سقوط اقتصادی و ورشکستگی کشور شد.

امروز کسانی که زانوی غم بغل گرفته و به عزای در گذشت او نشسته اند در واقع منافع آنها بخطر افتاده، پیامدهای نبود این "عمرعاص" زمان، در رژیم جمهوری اسلامی به زودی نشانه های سیاسی خود را در راس نظام نشان خواهد داد، بطوریکه تعادل نظام بهم ریخته خواهد شد؛ چه در ارتباط داخلی و چه خارجی، بلواها دو چندان خواهد شد، نبودعامل ارتباطی با پشتوانه مالی باد آورده هاشمی با اروپا و امریکا و عربستان و... تا دراز مدت تاثیرات منفی خود را نشان خواهد داد.

مرگ رفسنجانی شروع یک واقعه در ایران است. مرگ او کمک میکند به جناحهای افراطی تر در داخل کشور.

اما در خارج روسها و پوتین بشدت نگرانند و در فکر اینکه آیا در ایران آینده بدون خامنه ای و هاشمی جنگ بر سر کسب قدرت بکجا خواهد کشید؟ آیا روابط با ترکیه تیره خواهد شد؟ زیرا مهره تاثیر گذار آن هاشمی نیست که روابط برادرانه اسلامی با اردوغان دیکتاتور داشت، بیش از این که هست بهم خواهد خورد.

آیا نفوذ بسیار گسترده دارو دسته ارتجاعی هاشمی با اپوزیسیون همسو با او در خارج، و در صورت قطع مواجب آنها، چاره ای اندیشیده

اند، آیا قطع کمکهای مالی از آنها تاثیر بر سیاست فعلیشان میگذارد؟ آیا آنها را بسوی جناحهای رادیکالتر رژیم یا بر عکس و میدارد؟

رفسنجانی چرخ تعادل نظام اسلامی بود و نظام جمهوری اسلامی را مدیریت میکرد همچنانکه در زمان شاه علم دستگاه شاه را مدیریت میکرد، هر دو توانستند در مقاطع مختلف بر بحرانها غلبه کنند البته علیه منافع مردم.

دستگاه تازه بقدرت رسیده در آمریکا در حالت تهدید آمیز با دولت ایران است و این در حالیست که یکی از ستونهای محکم اقتصادی و سیاسی رژیم فرو ریخته و در کنار خمینی به خاک سپرده شده واکبر شاه و تخت و تاج به ارث رسیده اش از جانب رژیم شاه، در خطر جدی قرار گرفته، زمانیکه در بازی شطرنج شاه مهره نباشد بازی شطرنج بی معنی نیست، چنگیز خان مغول وقتی مرد پسرانش و جانشینانش نتوانستند با لشگربیشمار جای خالی او را بگیرند.

داستان هشتاد و هشت اگر رفسنجانی، موسوی، کروبی و خاتمی نبودند آیا رژیم میتواند نجات پیدا کند یا همان موقع سقوط میکرد؟

دسیسه های هاشمی بیشمارند، از تهیه اسلحه برای ترور وزیر شاه تا انفجار حزب جمهوری اسلامی و در زمان جنگ هشت ساله خرید اسلحه از اسرائیل واقعیت دارد، القاب بیموردی که دستگاه سخن پراکنی بی بی سی این حقوق بگیران بیگانه وطن فروش به هاشمی میدهند و دروغ پراکنی و توطئه علیه منافع مردم میکنند واقعیتی است که هاشمی رفسنجانی نه مصدق بود و نه امیر کبیر. اما اگر هاشمی را حذف فیزیکی کرده باشند آنچنانکه پسرش بیان کرد، این عمل میتواند قسمتی از پروژه پسا مرگ رودرس خامنه ای نیز باشد.

تا زمانیکه اپوزیسیون ایران و جناحهای مختلف آن برای رسیدن به جمهوری، دمکراسی و لائیسیته نتوانند بر سر مسائل کلیدی و محوری با هم توافق کنند و آلترناتیو را به مردم نشان ندهند، عوامل جمهوری اسلامی اسب خود را میتازند و هیچ اتفاقی عجیب در ایران رخ نخواهد داد.

در مورد آزار و ایزا ناشی از محاصره‌ی غزه تحقیق کنید

پیام سازمان‌های حقوق بشر فلسطین به دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی

در مورد آزار و ایزا ناشی از محاصره‌ی غزه تحقیق کنید

پیام رسانه‌ای زیر را امروز چهار سازمان حقوق بشر، از جمله سازمان‌های عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در فلسطین منتشر کرده‌اند.

لايه - امروز چهار گروه حقوق بشری از دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی خواستند به محاصره‌ی اسرائیل علیه نوار غزه که در حدود یک دهه دو میلیون فلسطینی را از مجموعه‌ی حقوق اساسی محروم کرده، به‌عنوان جنایت علیه بشریت «آزار و ایزا» بنا بر اساسنامه‌ی رُم، رسیدگی کند.

مرکز حقوق بشر فلسطین (PCHR)، مرکز حقوق بشر المیزان، الحق و الدمیر پرونده‌ای ۴۵ صفحه‌ای را به دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی تقدیم کردند که پایه‌ی حقوقی و واقعیت‌های موضوع را تشکیل می‌دهد.

اسرائیل از ژوئن ۲۰۰۷ محاصره‌ی کامل را علیه نوار غزه برقرار کرده و بدین ترتیب مانع حرکت آزاد مردم و کالا به داخل غزه و خارج از آن شده است و این کار مجازات دسته‌جمعی است. نوار غزه که بخشی از کشور فلسطین است، اغلب به‌عنوان بزرگترین زندان فضای آزاد جهان توصیف می‌شود.

راجی سورانی، رئیس مرکز حقوق بشر فلسطین، گفت: «محاصره‌ی غزه بی‌سابقه و شکلی از مجازات دسته‌جمعی است. هدف از این محاصره و اشغال پسرانیدن توسعه‌ی غزه، سلب کرامت از فلسطینی‌ها و بازپس‌فرستادن جامعه‌ی غزه به قرون وسطی است. کنترل مطلق اسرائیل بر مرزها و مردم غزه با محروم کردن فلسطینی‌ها از مسافرت، دسترسی به آموزش، درمان یا برقراری ارتباط با جهان خارج، چند نسل را عقب انداخته است. دادگاه بین‌المللی جزایی باید فوری به تحقیق در

بارهی جنایتهای علیه مردم فلسطین در غزه پردازد.»

عصام یونس، رئیس المیزان، افزود: «همچنانکه بی‌تأثیری راه‌کار بازسازی غزه نشان می‌دهد، تلاش برای کاهش از محاصره – که طالمانه و در حد بحران کرامت است – به‌شدت ناموفق بوده است. لغو کامل محاصره ضروری است و محافظت از غیرنظامیان باید تضمین شود.»

چهار سازمان فلسطینی اعلام می‌کنند که محاصره‌ی نوار غزه بی‌تناسب و تبعیض‌آمیز بوده و توجیه نظامی یا امنیتی ندارد. در حقیقت، محدودیت‌های کنونی بر ورود کالا و اشخاص به نوار غزه و خروج آنها به‌عنوان اقدام‌های تنبیهی و ایدایی برقرار شده‌اند. این سازمان‌ها نتیجه‌گیری کردند که دلایل کافی برای این نظر که جنایت علیه بشریت «آزار و ایداء» رخ می‌دهد، وجود دارد. محرومیت از حقوق اساسی بر اساس هویت یک گروه آزار و ایداء محسوب می‌شود. در این مورد، سازمان‌های فلسطینی تأکید می‌کنند که فلسطینی‌ها از حقوق زندگی، امنیت جسمی، کار، آموزش، سلامتی، غذای کافی، آب، مسکن، زندگی خانوادگی، مسافرت، آزادی از تبعیض و در نهایت حق کرامت محروم هستند.

شعوان جبارین، رئیس الحق، نیز اعلام کرد: «محاصره که نتیجه‌ی محدودیت‌های خفقان‌آور است، به‌عمد سرزمین فلسطین را تکه تکه و حقوق بشر اساسی مردم فلسطین را به‌شدت نقض می‌کند. دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی از فرصتی طلایی برای پایان دادن به رنج کل مردم فلسطین برخوردار است.»

دادستان در حال حاضر مشغول بررسی مقدماتی وضعیت در فلسطین است تا مشخص کند که می‌توان در مورد جنایتهای احتمالی ارتكابی در فلسطین تحقیقات انجام داد یا خیر. فلسطین در تاریخ ۱ آوریل ۲۰۱۵ عضو مُتعاهدِ اساسنامه‌ی رُم شد و در نتیجه صلاحیت قضایی در مورد جرایم ارتكابی پس از ۱۳ ژوئن ۲۰۱۴ را به دادگاه بین‌المللی جزایی داد. دادگاه بین‌المللی جزایی در مورد نسل‌کُشی، جنایتهای علیه بشریت و جنایتهای جنگی صلاحیت دارد.

سازمان‌های حقوق بشر فلسطینی، هم‌زمان با تقدیم پرونده به دادگاه بین‌المللی جزایی، خلاصه‌ی اجرایی آن و ویدیوی مستند کوتاهی در باره‌ی تأثیر محاصره بر زندگی روزانه در غزه را تهیه کرده‌اند.

واپسین پیام من

به یاد ابوالفضل قاسمی

هموطنان، مردم شریف و دلاور درگز، دوستان و رفقای گرامی روز اول آذر ۱۳۷۲ سالگرد درگذشت ابوالفضل قاسمی است. از آن روز ۲۳ سال میگذرد. ۷۲ سال عمرکرد. اهل علم و عمل بود. تمام عمر شرافتدانه علیه دیکتاتورها، ارتجاع، بیگانگان و بیگانه پرستان مبارزه کرد.

زندگی او از آثار و کتاب های تحقیقی و تاریخی خالی نیست. در مجموع بیش از ۲۰ مجلد در باب: الیگارش و خاندان های حکومتگر در ایران، کتاب هایی چون خاوران گوهر ناشناخته ایران، نادر شیر مرد اتک، از گوماتا تا کودتا، هزار ماه سیاه ...، خاطرات سیاسی و زندان ها به رشته تحریر در آورد.

پدر ما با ورود متفقین به ایران، علیه دخالت بیگانگان در ایران پای به میدان مبارزات سیاسی گذارد. از سن ۲۳ سالگی در زندان های به غل و زنجیر کشیده شد و از زادگاه خود تبعید گردید. در کنار مصدق قرار گرفت و تا آخر در صف مبارزان نهضت ملی جانفشانی کرد. در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برادر کوچک او ایوب قاسمی در راه پر نشیب و فراز آزادی و استقلال ایران تیرباران شد. بار ها و سال ها در زمان شاه به زندان افتاد و از کار بیکار گردید.



در دوران پر آشوب انقلاب در مقام حساس دبیر کلی حزب ایران (سوسیال - دمکرات)، عضویت در شورای مرکزی و هیت اجرائی (جناح رادیکال) جبهه ملی ایران با شجاعت و بی پروا از مخاطرات در راه، با جمهوری اسلامی و خمینی و ولایت فقیه مقابله و مبارزه کرد. او ملی گرا، سوسیالیست و دموکرات بود. در وصیت نامه خود تحت عنوان "واپسین پیام من" درباره ناسیونالیسم چنین می نویسد: "ناسیونالیسم آن عقیده است که دور از خاک پرستی و قهرمان و نابغه پرستی و نژاد گرای باشد. این ناسیونالیسم بر پایه انسان گرایی، عدم هرگونه تبعیض دینی و نژادی می باشد. این حق طبیعی هر ملت است که از هویت، تمدن، فرهنگ و گنجینه های فکری و تاریخی خود پاسداری کند.

دکتر مصدق مظهر این نوع ناسیونالیسم می بود. یک ملت مستقل نمی‌تواند با فقر و ظلم باقی بماند. ظلم را دموکراسی از بین می‌برد، و اما نه دموکراسی عوام و هو و جنجال یا دموکراسی مبتنی بر پایه های ارتجاع گرایی، واپس گرایی و منارشی، و فرد گرایی و الیگارش. درمان فقر در یک جامعه سوسیالیسم است. سوسیالیسم از نظر ما جنبه ی اقتصادی دارد. با این دکترین می‌توان بهره کشی انسان از انسان را از بین برد و زنجیرهای فقر و بردگی اقتصادی را از دست و پای محرومین گشود. باید بدانیم ناسیونالیسم و دموکراسی و سوسیالیسم لازم و ملزومند، بدون یکی آن دو ناقصند و نمی‌توانند در جامعه رفاه و استقلال و آزادی پدید آورند."

وقتی بعد از انقلاب با بیش از ۸۰ درصد آرا از زادگاه خود، شهرستان درگز وکیل مجلس شد در دل دشمنانش از خطر تشکیل فراکسیون ملی در مجلس ترس افتاد.

از ۱۲ نماینده دوره اول انتخابات، او تنها کسی بود که زیر فرمان خمینی نرفت و در مصاحبه های خود در مطبوعات علنا با گروگانگیری مخالفت و از استقلال و آزادی دفاع کرد.

از نخستین کسان نهضت ملی بود که توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شد. بعد از ماهها بی خبری بالاخره محاکمه و محکوم به اعدام گردید. اما در اثر دخالت مراجع بین المللی و شخصیت‌های مترقی و روشنفکران و احزاب سیاسی پیشرو اروپا حکم اعدام به حبس ابد تقلیل پیدا کرد.



در زندان، همه شکنجه های جسمی و روحی را تحمل کرد و خم به ابرو نیاورد، نه مصاحبه ای در تائید رژیم و نه توبه، برعکس در آرمان های خود با برجا ماند. بر سرقولی که به مردم زادگاه خود درگز داده بود کوتا نیامد. در "واپسین پیام من" در این مورد می نویسد "مردم درگز، زادگاه من، حق بزرگی به گردن ما و ملت ایران دارند، برای اینکه پیوسته در هر بحران حامی ملت و من و عقاید بوده اند، شما دوستان و فرزندانم هرگز این مرز و بوم را فراموش نکنید. این مردم در طول فعالیتها بهترین جوانان و مردان را در راه ملی گرایی، میهن دوستی و آزادی و مبارزه با فئودالیسم و منارشیسم و امپریالیسم و کمونیسم از دست داده اند. من همیشه آرزو داشتم پیش از برادرانم شهید ایوب قاسمی و شهید مرتضی قاسمی و شجاع ترین مردان شهید علی محمد باقرزاده، شهیدحیدر سلامت و شهید سید جعفر

سجادی توفیق شهادت می‌یافتم، ولی با این که (در زندان) با گرفتن وصیت نامه در آستانه مرگ بودم این توفیق حاصل نشد. مردم درگذر نباید خون اینان را فراموش کنند. باید انتقام آنان را از مسببین و مبا شرین اصلی بگیرند."

کسانیکه در زندان با او هم بند بودند بارها از مردانگی و روحیه بالای او سخن گفته و نوشته اند. در "واپسین پیام من" خطاب به همسر و خویشان و فرزندان چنین می نگارد: "اما شما همسر و فرزندان و خویشان من از مالی و منال دنیا چیز قابلی برای شما نگذاشتم. همسر من در طول تمام مبارزات همسنگر من بود، او تنها همسر من نبود، مادر من و خواهر من و برادر من بوده است، همواره او را عزیز بدارید. من هیچ چیز را به شما تحمیل نمیکنم ولی راهی که نشان دادم بروید روحم را شاد کرده اید."

همه این فشار باعث شد در زندان چند بار سخته کند. بعد از نزدیک به هفت سال زندانی برای اینکه در زندان نمیرد او را رها کردند.

هرگز به اندیشه گریز از کشور نیفتاد. میگفت در ایران می مانم و تا جان دارم با این رژیم مبارزه میکنم.

علیرغم بیماری شدید قلبی از مبارزه و نوشتن و گفتن و جمع کردن آزادیخواهان شکست خورده و تار و مار شده دست برد نداشت. منزل ما، چون گذشته محل دید و بازدید مخالفان، به ویژه جوانان مبارز شد.



او باید اول هر ماه خود را به مقامات شکنجه گر نظام جمهوری اسلامی معرفی میکرد. چندی پس از آزادی، در اول آذر ۱۳۷۲ که از یکی از همان کمیته های امنیتی به خانه باز می گشت در اتوبوس دچار سخته قلبی آرخشد و در روی دست مردم جان سپرد.

درباره ی مراسم بعد از مرگش می نویسد "دین برای تهذیب اخلاق و بالا بردن عواطف انسانی و اخلاقیست، از اینرو باید همواره از سیاست دور باشد." ... خدا پرستی که در آن سلاخی، آدمکشی، مردم فریبی، واپس گرایی، انسان زدائی، ثبات طلبی، نادانی گرایی، سنگ گرایی فرمانروا باشد را مردود می شمارم؛ از این رو از همسر، فرزندان، خویشان و دوستان سیاسی می طلبم به یاد من آیین هائی برگزار نکنید که از آن یک قطره آب به آسیاب ارتجاع ریخته باشد. در خانه خودم فقط یک یادبودی دور از ارتجاع گرایی برپا دارید و با خواندن این "واپسین پیام" به پایان ببرید. از آن به بعد باید لباس سیاه از

خود دور کنید به کسوت عادی درآئید."

ما چنین کردیم و به ویژه در مراسمی که چند روز پس از مرگش در پاریس به این مناسبت برگزار شد با این که هنوز از "واپسین پیام من" خبر نداشتیم، (زیرا آن را فقط چند سال پیش در میان یکی از کتابهایش پیدا کردیم) دوستانش سخن گفتند و با موسیقی آغاز و پایان یافت.

زنده باد ملت، جاوید باد ایران؛

زنده باد استقلال، آزادی، دموکراسی؛

نا بود باد جمهوری اسلامی؛

فرزندان، خانواده های قاسمی و وابسته و دوستان؛